

اک آم مَاش و نذ اِمه خالِے غاب= این جوی ما پر از جلبک است.

غاب-آف= آب کدورت، آب پر از جُلْبَک؛ بَنَجَک پس و نذ ~ ته یاذد = آب جوی پر از جُلْبَک می آید (در ترانه).

غارج= رشقه(در افغانستان) یونجه یا یونجا (به ترکی: یونجا)، (به کابلی: رشقه، به هراتی: سبست) و (نام علمی: **Medicago sativa**) اولین بار توسط مادها برای تأمین غذای اسب‌هایشان اهلی گردید. یونجه از گیاهانی است که خاستگاه اصلی آن ایران است. یونجه اصولاً مبدأ کویری دارد و در حال حاضر در تمام مناطق معتدل و شبه قاره کشت می‌گردد. وپ.

غامو، غامک=ب. سوروف (دژگال) با نام علمی **Echinochloa crus-galli** نوعی علف هرز خزانه برنج است. این علفها با جذب آب و مواد غذایی و همچنین نور و اشغال فضا، موجب ضعیف شدن نشاها می‌شوند. به علاوه، علفهای هرز موجود در خزانه، همراه نشاهای برنج به زمین اصلی راه یافته و باعث مشکلات بیشتر در مزرعه می‌شوند. زیرا در این مرحله، علفکش‌ها روی آن‌ها بی‌اثر بوده و باید با دست وجین شوند. گل آذین سوروف، سنبله باز است. عکس گیاه سوروف (دژگال) با نام علمی **Echinochloa crus-galli** شالیزارهای روستای خلیفه محله سلمان، استان گیلان علف‌های هرز دیگری مانند انواع جگن‌ها از جمله اویارسلام یک ساله، انواع پیروز، بعضی از پهن برگ‌ها مانند قاشق و اش، با نشاهای برنج رقابت می‌کنند. وپ؛ غامو ذبُپن مَبِنار جِناو= سوروف مانند مشنگ وحشی (مشنگ دیو) است؛ غامو ژندم درون نَبِنْتیزد= سوروف در بین گندم میبیراید.

غامو-بَنَج، غامک-بَنَج=ب. نوشابه سوروف. **غاو ۱**= تهدید، سرزنش؛ غاویتاو= با سرزنش آمدن، با تهدید؛ مو پُخ شهباز اندے وے پُخ داذج ژیر خو، وے سحر ارد شهباز یت مَاش تے غاو= بچه من بچه شهباز را با سنگ زد، در

غاب دیف= آبیاری بیش از حد، آبیاری فراوان، زیر آب؛ غاب دیف چ.= آبیاری بیش از حد ک، آبیاری فراوان ک؛ دَم زمخے اس سبَرینخے ~ چود= این زمین را از سیر آبی زیر آب کردم. آب سوز.

غاب= جُلْبَک به موجودات گیاه مانند آبی می‌گویند. جلبک‌ها از سلسله آغازیان هستند. جُلْبَک‌ها، نزدیک یا داخل آب زندگی می‌کنند. جلبک‌ها آغازیان ساده‌ای هستند که اندازه آن‌ها از موجودات گیاهی تک سلولی گرفته تا جلبک‌های بزرگ فرق می‌کند. به نظر می‌رسد که بعضی از جلبک‌ها دارای ریشه و ساقه و برگ هستند، ولی در واقع هیچ فرقی بین قسمت‌های مختلف جلبک‌ها مشاهده نمی‌شود. جلبک‌ها از جمله آغازیانی هستند که به علت دارا بودن کلروفیل و انجام فعالیت‌های فتوسنتزی، از طرف زیست‌شناسان در زیرگروه گیاهان قرار گرفته‌اند و تمام سلول‌های این آغازیان کم و بیش شبیه هم هستند آنچه در نگاه نخست توجه را به جلبک‌ها جلب می‌کند، رنگ آمیزی‌های متنوع در بین آن‌ها است. جلبک‌ها رنگ‌های مختلفی دارند، ولی به طور عمده به رنگ‌های سبز، قهوه‌ای و قرمز دیده می‌شوند. با این حال همه آن‌ها دارای کلروفیل هستند. در جلبک‌های قهوه‌ای و قرمز کلروفیل توسط رنگدانه‌های دیگر پوشانده شده و در نتیجه به رنگ قهوه‌ای و قرمز، دیده می‌شوند که اگر آن‌ها را بجوشانیم رنگ سبز آن‌ها ظاهر می‌گردد. از دیگر نمونه‌های جلبک می‌توان به علف دریایی قرمز و علف صخره و کاهوی دریایی اشاره کرد. واژه: واژه جلبک از دو بخش درست شده است: جل + بک. بخش نخست بمعنی پوشش یا تکه پارچه و بخش دوم بمعنی قورباغه. پس معنی واژگانی جلبک جامه یا پناهگاه یا استتارگاه قورباغه می‌تواند باشد. وپ؛

صبح روز دیگر شهباز نزد ما با سرزنش آمد؛
 غاوس = سرزنش رفتن، تهدید رفتن؛ و
 پهلک گد تو فز پربنت، غاوس و تے خه نه
 ساوے، یو ته گد پے بهند نه کبنت = سگ (نر)
 پهلک بز تو را گاز گرفت، اگر تو به سرزنش
 او نمیروی، او سگش (نر) را به زنجیر بسته
 نمیکند.

غاو ۲: غزد-ات غاو = بب. غزد.

غایت (ج. غایت-آ) = غایت (ج. غایت ها)، وقت،
 وقتشه؛ غایت-آ-یبخ-أم پے وے نوست، وے
 دَرک نِسْت = غایت ها منتظر او (مذ.) نشستم،
 درک او نیست؛ غایتے بنهب ات، یو یْت =
 غایت (وقت) شب و او (مذ.) آمد.

غبار = غبار.

غبار-دخ = غبار آلود.

غبرز، غبرز = شکسته، میده؛ یه تو چینک صاف
 غبرز، پش و م پتئوج گمون = چاینک تو بکلی
 شکسته، بگمانم پشک آنرا انداخته است؛ غبرز
 چ. = شکستن، میده ک؛ غبرز س. = شکستن،
 میده ش.

غبرزاف چیداو = بکلی شکستن، بکلی میده ک؛
 یو چینے یے زابنت خو، چودے و م غبرزاف =
 او پیاله (شیرچای خوری) را گرفت و بکلی آنرا
 شکست؛ غبرزاف س. = بکلی شکستن، بکلی
 میده ش؛ و هذ پیاله بین بن غبرزاف سیخ = آن
 پیاله ها بکلی شکستند؛ یو ووس وئبنت خو،
 غبرزاف ست = آن تیر افتید و بکلی میده شد.

غببستاو = ۱- خلاص شدن (بافندگی)؛ مو-رد آچ-
 گه (آچگه) وورز بکار نیست، مو چریب اده
 غببنت = برای من تار (پشمی) دیگر کار نیست،
 بافت جراب من خلاص شد؛ ۲- توقف نمو
 کردن، در یک سطح ماندن؛ یه فربے آدم فد اته،
 غبببچ = او (مث.) وقتی آدم چاق بود، حالا دیگر
 چاق نمیشود.

غببستاو = خلاص کردن، تا آخر
 رساندن (بافندگی)؛ چریب أم غببنت = (من) بافتن
 جراب (جراب ها) را خلاص کردم؛ مے خمو
 غبببنت أم خو، تهم فا یے-گه (یگه) نند أم = این
 کجاوه را که بافتم، بعدن دیگری را میگیرم؛ دم

غخ جریببن-بن ربد ناغبببنتت = جراب های این
 دختر نا بافته ماندند.

غبببچک = تا آخر بافتن؛ بافته شده؛ مو جریب
 غبببچک ست = جراب من بافته شده.

غببببچ = بافنده (کسیکه می بافت).

غبهی = پرده، پرده روی قروت در وقت
 جوشاندن؛ ئببب ورفبن-بن، خو وے تیرین سوڈ
 ~ = وقتیکه قروت را میجوشانند و در روی آن
 پرده پیدا میشود؛ پے ببب ساوأم، ~ خهر أم سفی
 ساوأم = ایلاق برویم پرده قروت بخوریم و سفید
 شویم (از شعر)؛ ئببب أم خود، ~ ارمون =
 قروت خوردم، در ارمان پرده قروت (مثل).

غبوزنگ = ب. چایر (نام علمی Cynodon
 dactylon) نام یک گونه از تیره گندمیان است.

نام های دیگر آن مرغ، چکواش، بندواش، سگ
 واش، پنجه مرغی و علف دوروا است. چایر از
 علف های دستکدار است که در مناطق
 گرمسیری و نیمه گرمسیری جهان پراکنش زیادی
 دارد. چایر در مناطق گرم و نیمه گرم هر دو
 نیمکره زمین تا ارتفاعات ۳ هزار متری یافت
 می گردد. چایر در زمره گیاهان چهارکرنه ای
 (C4) به شمار می آید که در زیستگاه هایی چون
 زمین های بایر، کشتزارها و باغ ها، کناره های
 جوی های آبیاری، کانال های زهکشی، اطراف
 تالاب ها، جنگل های کمپشت، اراضی بیابانی و
 مراتع یافت می شود. چایر در زمره علف های
 هرز مهاجم با قدرت رقابت زیاد در مقابله با
 سایر گیاهان از جمله گیاهان زراعی- باغی
 می باشد. این گیاه با استعانت از ویژگی تولید
 ریزوم و دستک قادر به گسترش سریع است
 ولیکن برای این منظور نیازمند شدت نور و
 دماهای بالا بویژه در اراضی مشوش است. چایر
 گوا اینکه نسبت به تنش خشکی متحمل است
 ولیکن تمایل زیادی به رشد در اراضی مرطوب
 نظیر شالیزارها دارد. این گیاه نسبت به شرایط
 سایه و بروز یخبندان متحمل نیست. ضمناً
 دستک ها و ریزوم هایش به شرایط آبکافت
 حساسند. وب.

غَپَت، **غَپَسْت** = صدای "غَپَت"، "غَپَسْت" با افتیدن چیزی؛ دَم سَتَن خَه نِسْفَنی، پد چید ته **غَپَت چُک دَبَد** = اگر ستون را از جایش بکنی، این خانه "غَپَت" چپه میشود؛ شیچ ارد یه ژیر **غَپَسْت** مو پاڈ ته دَنخَت = نزدیک میبود آن سنگ (مسطح) "غَپَسْت" سر پای من میخورد.

غُتاو، غُتاو؛ غُتاو، غُتاو = ۱- صدای مرغ در حالت تخم گذاری، غدغد (مثل غاز)، وراجی، هرزه درایی، قات قات کردن. {ف.د.}؛ مو مرغافه غُتاو نه فُهر دَبَد = مرغابی من غدغد نمیتواند؛ ۲- با قهر در زیر لب گپ زدن، غر زدن؛ لب مه غُت، وُز ته بناج نه دُئر اُم = بسیار غر نزن، من ترس نمیخورم.

غُت پبشِیخ، **غُت پبشیرِخ** = ملاقه چوبی برای گرفتن پاروی حیوانات در وقت کار (در ایام خرمن کوبی).

غُت چُون، **غُت جُوند** = تشناب.

غُت دَخ = بوی مدفوع؛ چیز خو ~ اند زینه؟ = چرا در این بوی بد زندگی میکنی؟

غُت رِش = محتویات روده های حیوانات ذبح شده.

غُت = ۱- مدفوع، مواد غایطه، پارو؛ ژاوپن پش **غُت کِنبن دِدے**، شَگِن مه رهفِن = به پستان گاو ها پارو می مالند تا گوساله ها شیر نخورند؛ ~ تهرتاو = پاک کردن کثافت، پاک کردن پارو از چیزی؛ **وُز سَام وے ژاو** ~ تهر اُم = من میروم پارو گاو را پاک کنم؛ ۲- از طفل مراقبت کردن، تربیه کردن؛ **وُز اُم تو** ~ تهرت، **غُله-م تو چود** = من تو از تو پرستاری کردم و تو را کلان کردم؛ ۳- هیچ چیز؛ پرا وختبن وبف اند ~ نه **فُد** = در گذشته آنها هیچ چیز نداشتند؛ **خُوند اُم وے پببِنخت**، یو ~ نه وزبنت = هر چقدریکه او را پرسان کردم، او هیچ چیز نمی فهمد؛ ۴- خورد، نابالغ؛ **وے پُخ غل** ~، **غُله سَوُد ات تهم چس** = بچه اش هنوز خورد است، کلان که شد، باز ببین.

غُت = گرد و غبار بالای گیاهان؛ پد ~ گرد چناو، زیردک واین-ته-پد سَوُد = این "غُت" مانند گرد است، معمولن در گیاهان زرد میباشند.

غُت-بَهَل = آبسه، جوش؛ مو مهک ته ~ نَبَسْتِیخ خو، **سُت اُم ار داکتر** = در گردن من آبسه برآمد و رفتم نزد داکتر.

غُش = ب. زالزالک، خَفجه، کیالک، رَمَلک (نام علمی: Crataegus) یکی از گیاهان است. این گیاه دارای سه نوع زرد، سیاه و قرمز (شغالی) می باشد. زالزالک در ایران در استان های خراسان شمالی، قزوین، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، زنجان، اردبیل، لرستان، گیلان، مازندران، مرکزی، قم، همدان، اصفهان، کردستان، کهگیلویه و بویراحمد، فارس، خوزستان، کرمانشاه، چهارمحال و بختیاری و ایلام می روید. که رتبه اول تولید زالزالک در ایران به آذربایجان شرقی تعلق دارد. وپ؛ ~ بهره مس خبن = میوه زالزالک هم میخورند.

غُشِن = کثیف از مدفوع.
غُجید (ج. غُج دبن) = آغل؛ ژاوپن یدبن تر ~ دِقه = گاو ها (ماده) در نزدیک دروازه آغل می آیند.

غُخیو = پتک، هلر یا خلر (نام علمی: Lathyrus sativus)، یکی از گونه های سرده خلر است.

غُج: **غُج دُند** = غالب شدن، بالا بودن؛ مانده کردن، زله کردن؛ **وُز اُم وے غُج ذاد**، یگه بنا پیه مو (موقته) **فَسْتین نه انجیقد** = من سرش غالب شدم، شاید دیگر همراي من قوشتی نمیگیرد؛ **سیت اُم تیزد خو غُچه** مو ذاد = خاک را کشیدن و مرا مانده کرد؛ **غُج خیداو** = احساس بی قوتی کردن، خود را گم کردن، آرام شدن؛ **خِبَلکین پیه وے لود ات**، یو **غُچه خود** = خیلی او را سرزنش کردند و او آرام شد.

غُداری، **غُداری** = غُداری. = غُداری = غُداری. = غُداری = غُداری.

غُدوک = ترس، هیجان؛ **وُز اُم وے** ~ نِسْت = من از او ترس ندارم؛ **وُز اُم غَل تو باب ایوم غُدوک!**؟ مو-ند اس وے بناج نِسْت = آیا من از بابایت ایام ترس دارم؟! من از او نمیترسم؛

غَدوک چ. = ترساندن، هیجان کردن؛ تو اَجَث
 غَدوک مهک، یو ته تو بیچ نه لوَقْد = تو هیچ
 نترس، او تو را سرزنش نمیکند؛ غَدوک مس خَه
 کِنِب، یو ته نه یاذد = اگر او را بترسانند هم، او
 نمی آید.م. دُقَت، پَرِوا.
 غَذه بُخ = بب. غَذه بُخ.
 غَذه = بب. غَذه.
 غَذه = بچه.
 غَذه بُچ = بچه گک.

غَر (ج. غَرِبَن) = بیضه، خایه، خاک (مصوب
 فرهنگستان) یا گُند، غده‌ای جنسی است که در
 همه پستانداران مذکر وجود دارد همانند اندام
 هومولوگ خود یعنی تخمدان دارای دو وظیفه
 یعنی ساخت و تولید اسپرم (گامت مذکر) و
 ترشح هورمون‌های درون‌ریز (اندوکرین) به
 ویژه تستوسترون است. دو هورمون دیگر بیضه
 نیز به نامهای دی هیدروتستوسترون و اندرستن
 دیون میباشند. هر دو عمل یادشده به وسیله
 تحریک و کنترل هیپوفیز پیشین صورت
 می‌پذیرد. هورمون لوئینه‌کننده (LH) باعث تولید
 تستوسترون شده و هورمون محرکه فولیکولی
 (FSH) برای ساخت اسپرم (اسپرماتوجنز) لازم
 است. زمانی که در آزمایشات هورمونی مقدار
 LH و FSH بالاتر از نرمال باشد به معنی
 نارسایی بیضه میباشد که در غالب موارد قابل
 درمان نیست. این اندام دارای لوله‌های پیچ
 خورده فراوانی است که لوله اسپرم‌ساز نام دارند
 و اسپرم‌سازی درون این لوله‌ها انجام می‌شود.
 سپس اسپرم‌های تولید شده به لوله دیگری درون
 بیضه که اپی دیدیم نام دارند منتقل و در آنجا
 ذخیره می‌شوند. اپی دیدیم به صورت هلالی و
 در پشت بیضه ها قرار دارد. وپ.

غُر ۲ = عقیم ناشده، اخته نشده (حیوانات، متضاد
 اخته "عقیم شده")؛ ~ بُچهک (~ بُچهک) = بز عقیم
 ناشده؛ یم تو بُچهک غُر - آ اخته؟ = بز تو عقیم
 ناشده است یا اخته است؟
 غُرَابات: غُرِیب-ات غُرَابات = بی سرپرست، تنها؛
 هر غُرِیب-ات غُرَاباتے یو خونه دار چود = او
 هر بی سرپرست و تنها را خانه دار کرد.

غُرِتاو = غرش کردن، بوق زدن، آرنگ
 کردن (موتر)؛ موتر غُرِتاوت دے بُئِد، خیر مو
 کن = صدای بوق موتر که شنیدی مرا خیر کن؛
 یه ریبت ایمه غُرِت ات یت = بهمن غرش کرده
 آمد.

غُرَث - غُرَث = پارس، عو-عو (سگ)؛ تا-ت (تو-
 ت) وِبَف گَدِبِن غُرَث - غُرَث بُئِد-آ؟ = تو
 پارس (عو-عو) سگ ها را شنیدی؟
 غُرِتاو = غرغر کردن؛ پارس زدن سگ (پارس،
 زوزه، خرخر..).؛ چیز گُد جِناو غُرِثے؟ = چرا
 مثل سگ غرغر میکنی؛ و هذ گَدِبِن خَه غُرِثِن،
 مه-سه تر وِبَف خَبَز = اگر سگها پارس (عوعو)
 میکنند، نزد شان نرو.

غُرِثِن = پارس زن (عو عو کن).
 غُرِچِتاو، غُرِچِتاو = ۱- سوت زدن، زوزه
 کردن، ناله کردن، مو بُئِئِر غُرِچِت اس مستے =
 شتر من از مستی سوت میزند؛ ۲- صدای
 سایش؛ دَم موزه بین غُرِچِن = موزه های
 او (مث.). صدای سایش میدهند؛ ۳- جیک جیک
 کردن؛ زَرِیخ غُرِچِت = کوگ جیک جیک میکند؛
 پِد زَرِیخ اگه غَلے غُرِچِت ات وَقَت، بُفهم تارذ
 ته = اگر این کوگ جیک جیک و قهقهه میکند،
 بفهم که (او) میخاهد جنگ کند.م. غِیچ-غِیچت.

غُرِچِست، غُرِچِست = سوت، زوزه، صدای
 غُرِچِست؛ غُرِچِست چ. = سوت زدن، زوزه
 کردن، صدای غُرِچِست دادن.

غُرِختاو = ۱- جیر جیر کردن؛ پِد دَقے خمبنتاو
 تیر غُرِخت = این دروازه در هنگام بستن جیر
 جیر میکند؛ ۲- جویدن؛ دے غارچ پَتے فَر ارد،
 لهک غُرِخت = این رشقه را به پیش بز بمان،
 بگذار بچود.

غُرِخَسْت، غُرِخَسْت = صدای غُرِخَسْت؛ دِس
 غُرِخَسْتے نیود ادے، مَأَس زارذ تَهنگ سُت = (او)
 آنقدر "غُرِخَسْت" گریان کرد، که دل ما تنگ شد؛
 تر فچ غُرِخَسْت دَبَد = دربیرون غُرِخَسْت میبارد.
 غُرِخَسْت = بب. غُرِخَسْت.

غُرْد، غُرْدے = ۱- دهن باریک، ته باریک (مثال
 دهن یا ته کیسه، خَلته)؛ دُوند پَرِد-بِئِنْت ار کَلوار
 غُرْد رِبِذج = کمی تلقان در ته باریک مشک مانده
 است؛ ۲- قسمت باریکی دره، دره کم عمق و

باریک؛ پے وم دره غُرذ غَل ژنج خُبسک نه سُدج= در گردنه دره برف هنوز خشک نشده؛ مال اس وم غُرذے ار تگاف یت= مال از گردنه دره به پاهین آمد.

غُرذار= ۱- سوراخ چقور و باریک، چقوری(در زمین)؛ وم وئذ اند وے ~ چُست کِن= سوراخ جوی را بسته کن؛ ۲- حریص، گشنه؛ مَأش أم تو چناو ~ نِست، مَأش ارد ک-اد گبنت بهس= ما مانند تو حریص نیستیم، این گندم برای ما بس است؛ غُرذار-اند غبیس= توقف، انسداد، بسته؛ مو ژاو شیگ مود خو، یہ شیچ غُرذار-اند غبیس= گوساله گاو من مرد و او حالا شیر نمی دهد. **غُرذار-زات**= زات حریص، زات گشنه(گشنه زات).

غُرذیف، **غُرذیب**=ب.حشره شباهت به سوسک(قانغوزک).

غُرزا-غُپ= سرو صدا، هیاهو، چیغ؛ یت أم ک-ار وم شیریدمق، پش-پن-پن غُرزا-غُپ= آدمم نزدیک آن(درخت) سنجد تلخ-(آنجا) هیاهو و چیغ پیشک ها.

غُرزداو= غر زدن؛ بهس غُرز، بدبمب خو غئف= بس غر بزَن، دهنَت را بسته کن؛ یے-لهف(الهِف) غُرزد- غُرزد خو، دذ فا قرار کبنت= کمی غر میزند و آرام میشود.

غُرزست= هق هق گریه کردن، غیر قابل کنترل؛ یو غَل ~ نُود= او هنوز غیر قابل کنترل گریه میکند.

غُرز-غُرز= ۱- غر زدن، هق هق گریه کردن؛ بهس غُرز-غُرز نهو! = غُرزدنت را بس کن!؛ ۲- صدای کروچ(جویدن)، صدای خش خش یا قرچ قرچ.

غُروداو= پارس زدن(سگ)؛ غر زدن؛ وے گُد أم ~ نه لهکچود=(من) سگ(نر) را پارس زدن نماندم؛ ید گُد پس مو لپ غُررد= سگ از پشت من غر میزند؛ یو ته غُررد دے کار آقبن، اما یے-یار سراق وے نه-کبنت= او بخاطر کار بسیار غر میزند، اما کسی در سراغ او نیست.

غُررهَن= پارس زن(سگ)؛ غر زن، خشن؛ ~ گُد= سگ(نر) پارس زن.

غُرست، **غُرست**؛ **غُرست**؛ **غُرست**= صدای غُرست؛ بَنخ ~ ست= آب غُرست رفت؛ غُرست چ.= صدای غُرست ک. **غُرست**=بب. غُرست غُرست.

غُرستاو= سرگردان بودن، اینجا و آنجا گشتن؛ بدور خود چرخیدن(مانند مرغ بی سر)؛ تو کار معلّم نه-ت، یپد ارد غُرسے=کار تو معلوم نیست، و در اینجا میچرخی؛ نُرْمپث أم غُرست- غُرست خو مات أم سَت= امروز اینجا و آنجا سرگردان بودم و مانده شدم.

غُرسک= حرکات نا منظم با سر و صدا؛ سرگردانی، اینجا و آنجا گشتن؛ تو ~ تیار نه سؤد=سرگردانی تو خلاص نمی شود؛ غُرسک چ.= حرکات نا منظم با سر و صدا کردن؛ سرگردان شدن، اینجا و آنجا گشتن؛ مو بچگلّه بین اس شتایے غُرسک چود= بچه های من از دست سردی در جای خود آرام نبودند؛ تو بهس غُرسک کے! = چرخیدنت را بس کن! م. پای-پایهک، پاغبچک.

غُرغره= ۱- غرغره(صدای آب)؛ دَم بَنخ ~ نه بِنے نه؟ = آیا صدای غرغره آب را نمیشنوی؟؛ ۲- خطرناک، در معرض خطر انداختن؛ به ~ تو ذه-م=(من) تو را در معرض خطر می اندازم؛ غُرغره چ.= غرغره ک.(آب)؛ بَنخ ار وئذ ~ کبنت= آب در جوی غرغره میکند؛ غرغره کردن دهن با آب(شستن دهن)؛ بَنخ خو غئف اند ~ کے = آب را در دهن غرغره کن.

غُرْفچ ۱= الیاف کوتاه(پشم)؛ مَأش وون ~ قُد خو، نَمَد أم وے وپدد= پشم ما کوتاه(الیاف کوتاه) بود و ما آنرا نمد جور کردیم.

غُرْفچ ۲= سبوس، بقایای سخت میوه توت(بقایای توت) توت یکه بعد از غربال کردن توت خرد شده می مانند)؛ دَم ~ خه، به مزه ید= سبوس توت را بخور بمزه است.

غُرْفچه= بکلی میده شده، بکلی شکسته شده؛ یو تو کُزه ~، موند مگم زئزے=کوزه تو بکلی شکسته، مگم از من بگیری؛ غُرْفچه چ.= شکستن، میده کردن؛ تو بشیج از مو عجید دُفے یے غُرْفچه چود= گاو تو دروازه آغل مرا شکستاند؛ غُرْفچه س.= شکستن، میده شدن.

غُرگاو = گاو اخته ناشده، گاو نر؛ غُرگاو بنیچ = گاو اخته ناشده.

غَرْمبه، **غَرْمبه** = خرد شده، توت خرد شده یا دانه؛ غَرْمبه یُم اَره کَهفچ دے رد ویز چود خو، پد توید = (من) سه "کَهفچ" (یک کَهفچ ۲۵ کیلو گرام). خرده توت را برایش دادم و آن رفت.

غَرْمبه = بب. غَرْمبه. **غُرند** = گوشت خایه (حیوانات).

غَرهت = گرفتن، چنگ زدن؛ غَرهت دُند = گرفتن، چنگ زدن، ربودن؛ وَم مون اُم اس وے غَرهت داد خو، رِخوست اُم = (من) سیب را از دست او چنگ زدم و گریختم؛ مو دُترْفے غَرهت داد = (او) داس مرا ربود؛ غَرهت دُند = گرفتن، چنگ زدن، ربودن.

غَرین = بب. غُر. **غَریب گور** = سرگردان، بی سرپرست، یتیم؛ اَچَت نه دِفَسے! - خهی وُز غَرَقے ~ چناو = هیچ معلوم نمی شوی! - من (اینجا) نبودم، (من) مثل بی سرپرست.

غَریب = ۱- سرگردان، بیگانه، نا آشنا، دور از وطن؛ یو ته اس پات بنایے و اینست، غَریب ته ساوے (فلکلور) = اگر او از پادشاهی بیافتد، تو سرگردان میشوی (فلکلور)؛ ۲- اسم خاص (مذ و مث. یا جز اینها)؛ مثال: مذ. غَریب، غَریب شاه، غَریب محد؛ مَث. غَریب، غَریب، غَریب ماه، غَریب سلطون؛ ۳- فقیر، بیگس.

غَرِیے = زندگی در وطن بیگانه (زندگی دور از وطن).

غَرِئُق = محکم، پایدار، قوی، استوار. تو باب غل ~، اس کار مات نه سوْد = بابایت هنوز قوی است، از کار مانده نمی شود؛ غَرِئُق چ. = محکم ک.؛ غَرِئُق س. = محکم ش.م. غَمئُق.

غُزه = غوزه (تریاک).

غُرْد کار = چنل کار.

غُرْد کارے = چنل کاری.

غُرْد = ۱- کثیف، چنل؛ تو گُرته ~ خه فُبد، فه زنی اُم = اگر پیراهنت کثیف باشد، بیار بشویم؛ ۲- خراب، بد؛ ~ چارک ارد مهرگ! = برای آدم خراب مرگ باد؛ عجب ~ کار تو نه کنے! = عجب کار بد میکنی؟!؛ ۳- مضر، زیان آور؛ ~

آدم = آدم مضر؛ ~ آدم یو نیست، هر چیز خه فُبد، یو ته راستت لُو فُدد = او آدم مضر نیست، هر چیزیکه باشد، او راست میگوید؛ غُرْد-ات غاو = کثافت، چنلی؛ چَکک چود خو، یو غُرْد-ات غاو ار بسوقد داد = چکک کرد و شیر چنل شد؛ غُرْد چ. = کثیف ک.؛ غُرْد س. = کثیف ش.م. خبذ، افلاس.

غُرْدے = کثیفی، چنلی؛ خو لپمال ار دے ~ مه پَئَنو = روسر خود را در چنلی نه انداز.

غُرِرک = ۱- کلول، کلوله؛ یم خُبنپه غُرِرک سَت = این اتاله کلوله-کلوله شده است؛ ۲- ریشه نباتات "بابک" شباهت به زردک؛ ~ بابک اند وے بُن "غُرِرک" = ریشه نبات "بابک"؛

سیاهک (مرض نباتی): سیاهک بیماری ناشی از قارچهای راسته اوستیلاگی نالیس (Ustilaginales) است که در اندامهای گیاه گرد سیاه تولید می کند. عامل این بیماری پیشتر قارچهای سیاهکی (Ustilaginomycetes) هستند.

این بیماری سیاهک از نظر اقتصادی می تواند مهم تلقی شود چرا که خسارت و ضرر زیادی به محصولات غذایی و گیاهان زینتی وارد می آورد. (و پ)؛ غُرِرک مَاش دُبنمن، چیز جهت پینچ حاصل کهم کینت = سیاهک دشمن ما است، بخاطریکه حاصل ارزن را کم میکند.م.

بُلُغچ، **سِیَهک**. **غُرِرک** = غیژک (آله موسیقی).

غُرِرهر = ۱- خوشه ارزن؛ خوشه رسیده جاروب مانند ارزن؛ پینچ ~ اندیر = ارزن در حال خوشه کشیدن است؛ غُرِرهر چ. = ۱- خوشه ک.؛ ۲- کلول شدن، کلوله کلوله شدن؛ غُرِرهر دُند = کلوله کلوله شدن؛ خُبنپه غُرِرهر داد = اتاله کلوله کلوله شد.

غُرِریر = غم باد یا گواتر (به انگلیسی: goitre)، به معنای هر نوع بزرگ شدگی غیرطبیعی غده تیروئید است. گواتر علل متعددی می تواند داشته باشد. از اختلالات عملکردی تا علل ناشناخته در ایجاد آن می توانند مطرح باشند. گواتر یکی از بیماری های شایع است که به ویژه در نوجوانان (سنین مدرسه) از شیوع بالایی برخوردار است. گواتر در دختران جوان و در افرادی که در

ارتفاعات بالا زندگی می‌کنند شایعتر است. گاهی دیده شده است میزان شیوع گواتر در خانم‌ها ۸ برابر آقایان است. از نظر عملکردی، گواتر به سه نوع گواتر ساده، کم‌کار و پرکار تقسیم می‌شود. شایع‌ترین نوع گواتر، گواتر ساده است که در این نوع فقط اندازه غده تیروئید بزرگ می‌شود، ولی میزان هورمون‌های تیروئید طبیعی است. لذا علامت چندانی بجز بزرگی غده ندارد. گواتر نوعی hyperplasia است که ناشی از کمبود ید است. وپ؛ شج ک-د غریر مس کم سُدج = حالا گواتر هم کم شده است.

غِریرین = کسیکه گواتر دارد.
عَسپِ اِلله، **عَسپِ اِلله** = گم شده، ناپدید شده؛ خوند ام وے بسکود، یو ~ = هر چند(من) او را پالیدم، او ناپدید شده است؛ عَسپِ اِلله چ. = برای همیشه گم ک، بکلی خراب کردن؛ تو یُخ مو خَارخے ~ چود = بچه تو دروش مرا بکلی خراب کرد؛ عَسپِ اِلله س، عَسپِ اِلله = برای همیشه گم ش، پنهان شدن، مردن.

عَسپ = گم شده، ناپدید شده؛ مَاش ام یت ناست ام ات، یو ~، الے بنهب ارد یت = ما آمدیم، نشستیم، و او گم شده، فقط شب آمد؛ دس نی سحرکے اندخ ام، تو-ت فا ~ = اینطور نباشد که صبح ما میخیزیم و تو ناپدید شده ای؛ عَسپ چ. = گم ک، ناپدید ک؛ عَسپ س. = گم ش، ناپدید ش؛ عَسپ خو چ. = خو را گم ک، خود را ناپدید ک؛ یو تا مو وینت ات، ~ خو کینت = اینکه مرا ببند، خود را گم میکند.

عُش: **عُش فِرنداو**، **عُش فیداو** = وقت پیدا کردن، وقت آزاد یافتن، بیکار بودن؛ عُش خه فَریم، رِبو سأم تو قته = اگر وقت یافتم، همراهی تو شکار میروم؛ تَر دے کار ام عُش نه فود = به این کار وقت نیافتم.

غَفخے = بب. غهفخے.

غَل = ۱- برای فعلن، هنوز؛ کینت ~ دے لَفکچنت، تهم چس ام = برای فعلن او را مدیر مغازه بگمارید، و بعدن می بینیم؛ ۲- حالا؛ ییو اس مو رزین بن غَل تو چید اند خه، وَم اند چیز کمبودے؟! = حالا یکی از دخترانم در خانه تو است، او چه کمبودی دارد؟!.

غَل-غَل، **غَل-غول**، **غَل-غَل** = سرو صدا، غالمغال؛ ازم لپ غَل-غَل قُد ددے، همدگر گهپ ام نه-بند = آنجا(جهت بطرف پاهین) آنقدر سروصدا بود که گپ همدیگر را نمی شنیدیم؛ ار دے چید دوند غَل-غَل ادے! = در آن خانه آنقدر سرو صدا است!؛ **غَل-غَل** چ. = سرو صدا ک، غالمغال ک؛ شخ. **غَل-غَل** کینت، ک-د بشهند نه؟! = شما سرو صدا، آیا این خوب است؟
غَلاف = غلاف؛ چنڈ ار ~ ربه = کارد را در غلافش بمان.

غَلَفج، **غَلَفج** = ۱- آبله، پینه یا کبیره یا دقّه بخشی سخت شده از پوست دست و پا و زانو یا پیشانی انسان از که در پی کار یا ساییدگی زیاد سفت و برجسته شده باشد. پینه را در فارسی کبیره، کوره، شوغ، شغه، شغ، شوخ، و سرو نیز می‌نامند. پینه بستن پوست برای این است که لایه‌ای پشتیبان بر روی روپوست بر ساخته شود و از پارگی روپوست در پی ادامه سایش‌ها پیشگیری شود. پینه بستن پوست در پی سایش‌های پیایی، فشار، یا دیگر برانگیختنها روی می‌دهد و از این روی بیشتر در پاهای دیده می‌شود. در میان برخی از مسلمانان سایش زیاد پیشانی به هنگام سجده نیز بهانه پینه بستن پیشانی می‌شود. کارگران ساختمانی، بازسازی کنندگان ابزار جابجایی، برندگان نی در نزارها، و نوازندگان سازهای زهی از پیشه‌وران هستند که پینه زدن دست‌ها در آن‌ها بسیار دیده می‌شود. سرش زخمه‌ای در نوازندگی از رویش‌ها و حرکات پینه‌زا است. گیتاریست‌ها پینه‌ای نه چندان کلفت در نوک انگشتان می‌زنند که کمابیش دلخواه است زیرا از سوهش درد در نواختن‌های درازنا پیشگیری می‌کند. مالش رویی پوست بسیار البته بیشتر در پوست پدیداری تاول می‌کند تا پینه. پینه‌ها بیشتر زیان‌مند نیستند ولی شاید هر از گاهی به دشخواریهایی دیگر، مانند زخم پوست یا عفونت بینجامند. بر آمدن پینه می‌تواند ژنتیکی نیز باشد. اگر استخوان‌های ویژه از اندام به گونه ژنتیکی به گونه ای پدیدار گشته‌اند که کار بیشتری انجام می‌دهند یک لایه کلفتتر از پوست بر روی آن‌ها پدید می‌آید. زمانی که پینه

گسترده شده و در میانه آن سلول‌های مرده پوست انباشتگی می‌کنند، دگرگشت به میخچه می‌شود. درمان: پینه‌ها ممکن است خود به مرور زمان رفع شوند. پینه‌ها را می‌توان با سنگ پا یا سوهان از پوست زدود. پدیکوریست‌ها پینه‌ها را به صورت چاک چاک می‌برند و سپس تکه‌های آن را به روش حرفه‌ای از پوست برمی‌دارند. پینه‌ها را می‌شود هم‌چنین با عوامل تجزیه‌کننده بافت‌های شاخی (عوامل کراتولیتیک) که حاوی اسید سالیسیلیک هستند از میان برداشت. وپ؛؛؛؛ مو پاژ داد ~ پای من آبله شد؛ ۲- کبودی، خال (نقطه) های سیاه؛ وے به یل خه نه کنے، دوند تو ذید ددے، غلافچ ذے یے = اگر به گپ (دل) او نمیکنی، آنقدر تو را میزند که جانث کبود میشود؛ ۳- سوختگی حباب های متورم (مثال در نان)؛ یم گرده نه فریچ خو، غلافچ اده داد = این نان نا رسیده بود و حباب هایش سوخت (حباب های متورم نان).
غلافک، غلافک = ۱- غلافک؛ ۲- پوسته، پوست درخت.

غلامس = حریص؛ ید عجب ~ آدم، یے- چیز- اٹ (چیزٹ) نه-ده-کنبت (نه-دهکنبت) = عجب آدم حریص است، هیچ چیز نمی دهد.
غلبیل، غلبیر = غربال؛ غلبیل ذند، غلبیل چ. = غربال کردن. م. پیلک.
غلبیل-ذهنیج، غلبیر-ذهنیج = غربال زن.
غلیک = خوشه، دانه با خوشه؛ گنبت ار خو ~ خه رست، دے ته سفید-دوئک لوفین = وقتیکه دانه غله در خوشه بماند، آنرا "سفید-دوئک" میگویند.

غلت: غلت ذند = غلت زدن (در گِل)، خاک بازی؛ الهف غلت ام داد ات گش ام سنت = کمی به پشت غلت زدیم و گرم شدیم؛ چس یه مرکهب غلت مه-ذید = ببین که آن خر غلت نزند؛ شیچ ام ژبوج شیلک خو کن ام خو، غلت ذه-م = حالا دلم میشود، خود را برهنه کنم و غلت بزیم؛ غلت خیداو = غلتیدن، جدا شدن؛ یو ووس غلتے خود خو، داد مو باب پاژ تیر = آن تیر غلتید و افتاد بالای پای بابایم.

غلتک = غلتک، نان پهن کن؛ غلتک چ. = غلتک ک.، تا کردن؛ دهذ ته وم نمد کنین غلتک خو، ذرو مالت کنین = آنها نم را غلتک میکنند و می مالند.

غلته = غلت زدن (در گِل)، خاک بازی؛ یو مست سنت خو ~ درو ذند = او مست شد و شروع کرد به غلت زدن کرد؛ غلته ذند = غلت زدن (در گِل)، خاک بازی.

غلث = ۱- هنوز، تا بحال؛ یو ~ نیم تیرک، چتته غل لوفد = او تا بحال لکنث دارد، هنوز هم درهم (آشفته) گپ میزند.

غلچ = پریشان، تشویش، غم، غصه؛ تونبچ ام تو نه وینچت، مو زاردتے ~ فد = تا وقتیکه تو را ندیدم، در دلم پریشان بودم؛ نپکے-ئم دے نه چود، مو زاردتے سوڈ ~ = اگر کار نیک را نکنم، در دل خود غصه دارم؛ خو پخین ارد ام سور چو، شیچ مو زاردتے یے چیزٹ ~ نه ربد = برای بچه هایم عروسی کردم، حالا در دلم هیچ غصه نماند.

غلط فهمے = غلط فهمی.
غلط = غلط؛ غلط چ. = غلط ک.
غلطے = غلطی
غل-غل = بب. غلا-غل.

غلغه-چپک: غلغه-چپک چ. = قنقتک: قنقتک دادن؛ غلغه-چپک دے مهک، شونچ فا مه ذبد = او را قنقتک نده، باز خنده نکند؛ غلغه-چپک س. = از قنقتک ترسیدن؛ وُز ته غلغه-چپک ساو ام = من از قنقتک میترسم. م. بلغاچپک، گلگچک.

غلوبه، غلوبه = جمعیت، جماعت (توده زیاد مردم در یک محل)؛ دپذ ار دے ~ خو، تو ته یے یار نه فربد = داخل جمعیت (توده زیاد مردم) که رفتی، تو را هیچکس پیدا نمیکنند.

غلله، غلله = ۱- کلان، بزرگ؛ ۲- بزرگ سال؛ غله چ.، غلله چ. = کلان ک.؛ غله س.، غلله س. = کلان ش. م. کته، کته، گراز، خارا.

غله-بون = ریش دار، با ریش دراز.
غلوم = ۱- غلام؛ غلوم س. = غلام ش.؛ ۲- اسم خاص مذ. غلام، غلام علی شاه، غلام محمد.
غلومے = غلامی؛ غلومے چ. = غلامی ک.

غَلِيف = پوست، پوست درخت؛ غَلِيف س. = از پوست جدا ش.؛ بُهار ته تاج اس خو پوست غَلِيف سَوْد = در بهار شاخچه از پوست درخت خود را جدا میشوند.

غَلِيفَة = وصل، صحافی (طرز وصل محکم دو چوب در یک کنج بالای همدیگر)؛ بعد یو وستاد دَبَف نو سَهَنج و بَف کهلبن با یکدیگر غَلِيف کِنِيت = بعدن استاد سر دو تیر (سهنج) را با هم محکم وصل میکند.

غَلِيفَة = ۱- غلیظ؛ شیرچای دِل ارد ~ = شیرچای برای معده غلیظ است؛ ۲- خفه، غمگین؛ غَلِيف چ. = غمگین ک، غصه دادن؛ مو زار د ~ خه کِنِے، تو زار د مِس ~ سَوْد = اگر مرا غمگین کنی، دل تو هم غمگین میشود.

غَلِيفَة = خفه گی، غمگینی؛ وے خفه مهک، اس ~ یے چیز مُمَقَت نِست = او را خفه نساز، از خفه گی کدام منفعت نیست.

غَلِيفَة = غنیمت؛ وُز اِک دُوند خو تَأْمِینات خه کِن اُم، خو ~ = اگر من تَأْمِینات خود را حاصل کنم، این یک غنیمت است؛ ک-اد ~ دِ دِے، خه فودبن دِے یار ج = این یک غنیمت بود که آرد آوردند؛ مو-رد جبفه یے دُنیا خُش نِست، مو-رد مو خبِیس تَبَار عاقیتے ~ = برای من سرمایه دنیا خوش نیست، برای من عاقبتی خیش و تبار من غنیمت استند.

غَم بِنِيت = بب. غُن بِنِيت، غُنْد بِنِيت.

غَم = غم؛ تَوْنِیچ جَوْن یِست، ~ یِست = تا که جان است، غم است؛ یو غَل وے مردم ~ تَرِبِد = او در غم آن مردم نیست؛ یه پات بنساه دُختر در غَمے وے پیر ست (فلک.) = آن پاد شاه دختر در غم او پیر شد (فلک.)؛ غَم چیداو = غم خوردن، مواظبت کردن؛ جاز تیزد-تیزد، غَمَت چو، بَنَمِني تو مِس تے یے = غم مخور، طیاره پرواز میکند- پرواز میکند، صباح تو هم میروی؛ غَم مه- ک(مهک)، وُز ته یِد اُم = غم مخور من می آیم؛ وُز اُم غَم نِست = برای من بی تفاوت است (من غم ندارم)؛ ژِنِچ لَپ مِس خه فُید، وُز اُم غَم نِست = اگر برف زیاد هم باشد، برای من بی تفاوت است. م. غهم.

غَمَار = بیماری واگیر، طاعون؛ یو ~ تو یِست-ه! = بمری!؛ ~ یت خو، وے مالے زید = بیماری واگیر آمد چهار پایانش را کشت.

غَمخار = غمخوار. م. دلسوز.

غَمخارے = غمخوارے.

غَمزَه گَهر، **غَمزَه گَر** = غمزه گر، نشتر زن.

غَمزَه = ۱- غمزه، طمعکاری؛ غمزه چ. = غمزه ک، طمعکاری ک؛ تو لَپ ~ مه-ک (مهک) =! بسیار غمزه نکن؛ ۲- چلم (ابزار تدخین).

غَمگین = غمگین.

غَمورچ، **غَمورچ** = قطع کردن آله تناسلی گاو نر.

غَمبَگِک، **غَمبَورک** = کلوخ.

غَمبِنِيتاو = ۱- جویدن؛ جویدن (مانند موش یا سگ)؛ فِه دِے سِتخُون خو دَنْدون قَتے غَمبِنِيت اُم = این استخوان بده با دندان های آنرا بجوم؛ ۲- انتقاد کردن، سرزنش کردن؛ مو یِبِن ار مَجْلِس غَمبِنِيت = در مجلس (جلسه) بالای من انتقاد کردند.

غَمبِنِيتچ = جونده؛ سِتخُون ~ = جونده استخوان.

غَمئِق = محکم، استوار، پایدار؛ تو تهت اندپن ~ موزه یِبِن = پدر تو موزه های محکم دارد. م. غرئق.

غُن بِنِيت، **غُنْد بِنِيت**، **غُم بِنِيت** = آرد گندم، از گندم شسته و بریان شده؛ بی توذ پِنِيت، خالے ژَنْدَم ته غُنْد بِنِيت لَوْفِن = تلقان بدون توت، تنها از گندم (شسته و بریان شده) را "غُنْد بِنِيت" میگویند.

غُنچَه = ب. ۱- غنچه؛ ۲- اسم خاص مذ و م. غنچه م. گُل غُنچَه.

غَنخَک، **غَنخَک**، **غَنخَک** = آیین سوختاندن هیزم به محض رسیدن به ایلاق؛ پَپ ژَهش پَدن پَن خو، بهند قَتے خو تَر کهل نَنرِبِن، اِک-اد-ته غَنخَک لَوْفِن = گون کتیرا را میسوزانند، بعد با تَناب آنرا بر سر خود میچرخانند، اینرا "غَنخَک" میگویند. م. کِنخَک.

غَنخَک ۱، **غَنخَک** = تار عنکبوت؛ ابریشم عنکبوت؛ ابریشم عنکبوت پروتئینی است که توسط عنکبوت تولید می شود. عنکبوت از ابریشم خود برای تنیدن تار برای ساخت خانه یا

دیگر سازه‌ها استفاده می‌کند که به صورت تار عنکبوت‌های مشبک برای شکار دیگر موجودات یا تار و پيله برای فرزندانشان است. بعضی عنکبوت‌های کوچک از تار خود مانند بالون استفاده می‌کنند. یعنی اجازه می‌دهند تار به وسیله باد بالا برود و خودش حرکت کند که معمولاً پس از طی مسافت‌های طولانی متوقف می‌شود که یکی از راه‌های مورد استفاده عنکبوت‌ها برای نقل مکان است. شنیده شده ملوان‌هایی که گفته‌اند عنکبوت‌هایی در کشتی آنها فرود آمده‌اند در حالی که از خشکی خیلی دور بوده‌اند. این ابریشم مرغوب که عنکبوت برای بالون استفاده می‌کند گاسامر نام دارد. در بعضی موارد عنکبوت‌ها از ابریشم خود به عنوان منبع غذایی نیز استفاده می‌کنند. طبقه‌بندی ابریشم عنکبوت: گونه‌های مختلف عنکبوت، عضو ترش‌حی مختلفی برای تولید ابریشم‌های مختلف با مصارف گوناگون دارند. از جمله ساخت تار عنکبوت برای خانه، دفاع، شکار و به دام انداختن قربانی، نگهداری از تخم‌ها و جابه‌جایی (گاسامر برای بالون). مثلاً عنکبوت آرژوپ نقره‌ای پنج نوع ابریشم دارد که هر کدام با هدف خاصی تولید می‌شود. مقاومت: مقاومت کششی یک ابریشم ضخیم برابر با فولاد است و حدود نصف فیلامنت‌های آرامید (که در ضد تیرها استفاده می‌شوند) مانند تارون و کولار است. وپ؛ غنّخک ته پی و ذم سود = ابریشم عنکبوت در سقف پیدا می‌شود؛ دے غنّخک دھذ = ابریشم عنکبوت را جارو بزن؛ تارتهنک خه تهنت، وے تنهجن ته غنّخک لوف ام = وقتیکه عنکبوت تار می‌تند، آن تار تنیدگی را "غنّخک" ابریشم عنکبوت می‌گویم. م. تهنیجک. غنّخک ۲، غرنّخک = درهم پیچی (درهم پیچی نخ یا تار)؛ دے ووررت لب تئیت خو، ید ~ داد = (تو) نخ را بسیار پیچاندی و در هم پیچید. م. گنّجک، گنّجک. غندال = کلوله برف. م. کلوخک. غنمچ، غنمچ = دود سیاه، دود غلیظ؛ دے یاخ ~ مآش زید = دود غلیظ آتش ما را کشت؛ غنمچ چ.، غنمچ و بذاو = دود سیاه ک.، دود غلیظ

ک.، دود سیاه انداختن.، دود غلیظ انداختن؛ غنمچت چود، دقے مگم پینت لهک ام = (تو) دود سیاه کردی، مگم دروازه باز بگذاریم. غنمچ = بب. غنمچ. غندهل، غندهل = رتیل یا شترزنگ یا عنکبوت شتری از راسته عنکبوتیان است که «عقرب باد» نیز نامیده می‌شود، مشتمل بر ۱۰۰۰ گونه شناخته شده در قالب ۱۵۳ سرده است. بزرگترین آنها می‌توانند تا ۱۹ سانتیمتر رشد کنند. بدن آنها از دو بخش شکم و سر تشکیل شده و از قلاب‌های بزرگ و قدرتمندی نیز برخوردارند که از آنها برای تولید صدا نیز استفاده می‌کنند. بیشتر شترزنگ‌ها ساکن نواحی بیابانی هستند و از بندپایان و مهره‌داران کوچک تغذیه می‌کنند. گذشتگان آنچنان ترسی از شترزنگ داشته‌اند که افسانه‌وار می‌گفته‌اند که هرگاه کسی را نیش بزند، به سرعت خود را به گورستان می‌رساند و به جانوران گوشتخوار گورستان، مژده رسیدن گوشت تازه را می‌دهد. عنکبوت شتری فاقد غدد زهر می‌باشد. وپ. یک نوع آن شترزنگ مصری است (Galeodes arabs). م. خرغهنس. غنّج (ج. غنّجبن) = غندی، باشنده دره غند. غنک = ۱- چاه برای نگهداری غله، سیب و غیره؛ مون ام فود خو، ار ~ ام چود = (ما) سیب آوردیم و در چاه انداختیم؛ ۲- توده ی از درزه های گندم که خوشه های آنها طرف پاهین باشند تا پرندگان دانه گندم را نخورند؛ گبنت خاو کینب، سهفخ خه قد، ~ وے ذبن ددے فرایت = غله را درو میکنند، اگر هنوز سبز (نارسیده) است، درزه ها را با خوشه بطرف پاهین توده میکنند تا برسند (پخته شوند)؛ ژندم اگه سهفخ خه قد، خاو وے کینے خو، ~ وے دھذے = اگر غله هنوز سبز باشد، آنرا درو میکنی، بعد درزه ها در یکجا توده میکنی (خوشه ها بطرف پاهین)؛ ۳- بوی پوپنک، بوی کپک (گفک)، کهنه، بیات؛ اه- را یم گبنت ~ بوی ذپد = ای برادر، این غله بوی پوپنک میدهد؛ گبنت ار بنهکن ژیف لب خه رست، ~ ته سود = اگر غله در چاه نمناک زیاد بماند، بوی پوپنک میدهد. م. گنک، بگ.

غَنَكے = ۳- بوی گَک (گَک)؛ غَنَكے س. = ۳-
گَک ش. (گَک ش.).

غورَس = نجات دهنده، حمایه کننده، کمک کننده،
اتکاه؛ پرا وخت یے یار مو-ند ~ نه-فد، شیچ-پن
اده مو پخبن غله سیخ = در گذشته هیچکسی حمایه
کننده نداشتیم، حالا بچه هایم کلان شدند؛ تو خبش-
تبار-پن تو-رد ~ سیخ = خویش و تبارت برای تو
اتکاه استند.

غوست، غوست = با قل قل یا چلپ چلپ (مایع)؛
یہ بنخ ~ وم تاره ست = آب قل قل به سرش چپه
شد؛ بنخ ~ یت = آب چلپ چلپ کرده آمد؛ یو
بنوفد غوست تس ست = شیر قل قل چپه شد.

غوغا کُن = غوغا کن.
غوغا = غوغا؛ غوغا چ. = غوغا ک. غوغا
س. = غوغا شدن.

غوغاگرے = غوغا گری.
غوغاگر، غوغا گر = غوغاگر.

غول ۱ = غول، دیو، روح شیطانی؛ غولے بیه
بولن = غول بیابان.

غول ۲ = تجمع با سروصدا، توده مردم؛ ست أم
تر وپف درگاه ره، مردم یم اند ~ (من) رفتم در
حیاط خانه شان، توده مردم جمع است؛ غول
چیداو = همه را جمع کردن؛ غول س. = با هم
جمع شدن؛ وهذ بچگله بین پن وے کناره غول
سیخ = آن بچه ها در کنار او با هم جمع شدند.
غونج = موی؛ تو ~ ویفتاو أم فهداد = (من) موی
تو را بافته توانستم.

غونچن = ۱- موی دار؛ زنها، جنس ضعیف؛ تر
قهبربن ین چارک اند فهد خو، لوفبن: "ناگن ~
تے مو خیم مه داذجت" = وقتیکه مردی یک زن
چاپلوس داشته باشد، میگویند: "کاشکی چشم من
همچو زن را نمی دید"

غهبخ، غهبخ = دختر کوچک.

غهبخ (ج. غهبخن، غهبخ خبل، غهبخ گله، غهبخ
گلله = ۱- دختر (ج. دختران)؛ اه- ~ ، خو نیوداو
بهس کن! = ای دختر گریانت را بس کن!؛ ۲-
دختر (فرزند)؛ غهبخ مس بینایے (خب)، ماش أم
خو نهن اند خار ~ = دختر هم خوب است، ما از
مادر خود شش دختر استیم؛ ۳- معشوقه؛ وے

وزیر ین وے پات بناه ~ فچ = زن وزیر معشوقه
پادشاه بود.

غهبخ ۱ = مردمک چشم.

غهبخ ۲ = دخترک.

غهبخن = جنس زنانه؛ فچ وے ند نست ات،
غهبخن-پن وے ند خار = بچه ندارد، از جنس
زنانه شش دختر دارد.

غهبخنکے = دختری.

غهبخے = دختری.

غهر = ۱- گودال سرگین (گودال مدفوع
حیوانات)؛ ۲- گودال، چتلی؛ خو لهقبنے داذج ~
اند، بیار أم یے-لهف دے-بیخ لود = (او) تبار خود
را در چتلی زده، دیروز کمی او را سرزنش
کردم. م. لای، چهل، غار.

غهرافه = ۱- چتل، گل آلود.

غهرذ = سوراخ سنگ آسیاب در جائیکه گندم
میریزد؛ کبنت ار ~ رزد = غله در سوراخ (سنگ
آسیاب) میریزد؛ یوینک پے غهر، یوینک
پے غهرذبن = اشک در چشم (چشمان)، گریانک؛
یم دوند یوینک پے غهر دے، یے چیز نه یت،
در نیود ذپد = این آنقدر گریانک است، بی موجب
اشک در چشمانش جاری است.

غهرن = ۱- در گودال سرگین چتل شدن (گودال
مدفوع حیوانات)؛ دپف مبربن وون ~، مگم زنے
یام دپف خو، پسنو أم = پشم گوسفندان در گودال
سرگین چتل شده، (ما) باید آنها را بشویم و بعدن
قچی کنیم.

غهبخ ۱ = ۱- ضخیم؛ ~ پدوخ یم = این تار ضخیم
است؛ ۲- چاق؛ وے قهد اده دوند-گه، تا-ت (تو-
ت) خه، ات یک چیز یو غهبخ دے = قد او به
اندازه قد تو است، و یک چیز او چاق تر است؛
۳- غلیظ؛ مَر اند ~ مروب = گوسفند قیماق غلیظ
دارد؛ ۴- خشن (صدا)؛ ~ اواز = صدای خشن؛
غهبخ چ. = ضخیم ک.؛ غهبخ س. = ضخیم ش.

غهبخ-اواز، غهبخ-اواز = بیس (گونه صدا) نام
بازه ای از صدا در موسیقی و گونه ای از صدای
بسیار یم مردان در خوانندگی و اپرا است. وپ؛
دے چناو ~ نست = مثل او بیس کسی نیست.

غهبخ-شهند = لب ضخیم.

غَهفَخکے، **غَهفَخکِج** = ۱- بسیار ضخیم، بسیار چاق؛ ذوغهفَخکِج دارگے مورد دھک-چود(دھکچود) = (او) برای من دو چوب(تیر) بسیار ضخیم داد؛ ۲- غلیظ؛ غَهفَخکے مَرُوب ام وُز نه ژیوج = من قیماق غلیظ را دوست ندارم.
غَهفَخ-مَهک = گردن ضخیم.
غَهفَخ-نَخ = بینی ضخیم.
غَهفَخے = ضخیمی.

غَهَم خُونَه = در خانه ای که غم است.

غَهَم = غم؛ غَهَم آنجیقاو = غم گرفتن. م. غَم.

غَهنتاو = چیغ زدن، فریاد کردن، گریان کردن، هرهر کردن(خر)؛ مرکهب خَه غَهنت، پد ته بناج ذنرت = وقتیکه خر هرهر میکند، او میترسد.

غَوارش = مدفوع خشک چهار پایان بزرگ شاخدار، سرگین؛ ~ **خُنَبنتاو** = جمع کردن سرگین؛ یہ دم نهن غورشے خُنَبنت = مادر او سرگین جمع میگرد.

غَوارش-خُنَبنت = مدفوع یا سرگین خشک چهار پایان بزرگ شاخدار را جمع کردن.

غَوارش-خُنَبنیج = کسیکه مدفوع یا سرگین خشک چهار پایان بزرگ شاخدار را جمع میکند.
غَوارَهک = خام، نارسیده، پخته نا شده، سبز(میوه جات)؛ یہ مون غَل ~ = آن سیب هنوز پخته نشده؛ پد بادنجون غوارَهگت رپد، نه-پنخت = بادنجان همینطور خام ماند، پخته نشد.
غورتاو = صدای غرغر؛ موتر غورتاو ام بُد = من غرغر موتر را شنیدم.

غوره گل = گل(لای) از خاک رس گلوله ای.

غوز = ۱- چارمغز(خسته)؛ کو دے یے ~ مورد دھک، خو پے غنث ذه-م = یک چارمغز(خسته) برایم بده به دهن بزمن؛ ۲- درخت چارمغز.

غوزچ = ب. حنا (نام علمی: *Lawsonia inermis*) گیاهی است از رده دولپه‌ای‌ها که خود سرده مشخصی را به نام حنا (*Lawsonia*) می‌سازد. این گیاه به صورت درختچه‌ای است که بومی آفریقای شمالی، آسیای جنوبی و غربی، و شمال استرالیا است. نام حنا همچنین برای رزانه تهیه شده از گیاه به کار می‌رود که برای حنا گذاشتن، نقش انداختن بر بدن و خالکوبی

موقت، و مراسم حنابندان استفاده می‌شود. حنا به عنوان ماده‌ای آرایشی در مصر باستان، بخش‌هایی از آفریقای شمالی، آفریقای غربی، شاخ آفریقا، شبه جزیره عربستان، خاور نزدیک، شبه‌قاره هند و آسیای جنوبی استفاده می‌شده است. همچنین بین زنان شبه‌جزیره ایبری و اروپای قرن ۱۹ رایج بود. رنگ حنا که برای رنگ آمیزی پوست، مو و ناخن‌ها و همچنین پارچه‌هایی از جمله ابریشم، پشم و چرم استفاده می‌شود. خواص دارویی برای درمان سنگهای کلیوی، زردی، ترمیم زخم؛ جلوگیری از التهاب پوست. پوست به طور سنتی در درمان زردی و بزرگ شدن طحال، حساب کلیه، جذام و بیماری‌های پوستی لجباز استفاده می‌شود. نام این گونه به نام پزشک اسکاتلندی ایزاک لائوسون، دوست خوب لینه است. وپ. م. خینه.

غوز-مَنجک = خوردنی ای از توت و چارمغز یا خسته زردآلو جور میشود.

غور پُخ = گوش، گوشک؛ یہ ژیر وے گُد ~ اند داد = آن سنگ در گوش سگ خورد.

غور دار = گوش دار؛ ~ تلپک = گلاہ گوش دار؛ ~ تلپک مورد قهر = گلاہ گوش دار برای من بیار.

غور = گوش؛ تر ~ يتاو = بگوش رسیدن؛ ~ تر پَرذبنخ = هشدار، آماده، آماده بودن برای خطر؛ مو ~ تر پَرذبنخ، یست مو مس قیوین = من آماده ام، ممکن مرا نیز صدا میکنند؛ غور خبر چ. = مطلع ساختن، هشدار دادن؛ تو غور پرادکنث خبر ام = پیش از پیش برای تو هشدار دادم. م. گوش.

غور-تَفَنک = گوش خیزک نامی عمومی است که به حشرات راسته پوست‌بالان (*Dermaptera*) از زیررده بال‌داران (*Pterygota*) داده شده. مشخصه این حشرات، بال‌های غشائی تاخورد در زیر پیش‌بال‌های کوتاه چرم‌گون است. در راسته پوست‌بالان در حدود دو هزار گونه وجود دارد که در ۱۲ خانواده دسته‌بندی می‌شوند. گوش‌خیزک‌ها را بر اساس تعداد بند شاخک‌ها و شکل بند دوم پنجه پا، رده‌بندی کرده‌اند.

گوش خیزک‌ها بیشتر شبزی هستند و روزها را در شکاف‌های مرطوب صخره‌های می‌گذرانند. برخلاف نامی که این حشرات دارند وارد گوش نمی‌شوند؛ و این نام بر اساس یک داستان خرافه قدیمی به این حشرات گفته می‌شود. گوش خیزک‌ها نوع بال‌دار یا بی‌بال دارد. در گونه بال‌دار، بال‌های جلو بسیار کوچک و عموماً تک‌مینا و گاهی الیترون نامیده می‌شود. اما بال‌های عریض و گرد این حشره در موقع استراحت جمع می‌شود و در زیر بال‌های جلو قرار می‌گیرد. این حشرات در انتهای بدن خود دارای زوائدی هستند با نام انبرک (Forceps) که این زوائد در گونه نر دارای قوس و در گونه ماده مستقیم می‌باشد. در این راسته، خانواده قیچی‌داران (Forficulidae) و گونه گوش‌خیزک اروپایی (Forficula auricularia) از اهمیت نسبی برخوردار هستند و گاهی به صورت آفات خودنمایی می‌کنند. همچنین نیش این حشرات درد بسیاری دارد. وپ.

غور-دهرد = درد گوش.

غور-سِفخ = مهره مانند گوشواره.

غور-بِنچِنچ = گوش بریده.

غورک = میانه کفش (بوت)؛ دبف موزه بین ~ مو-رد دهک = میانه موزه ها را برای من بده؛ مو بوت ~ خُغ سَت = میانه بون من پاره شد.

غورمِج = جرم گوش ماده‌ای زرد رنگ و چرب بوده و دارای حالت چسبندگی است که برای نرم نگه داشتن و حفظ سلامت مجرای گوش خارجی ضروری می‌باشد. جرم گوش دارای خاصیت اسیدیته می‌باشد که مانع از رشد باکتری و قارچ می‌شود. جرم گوش به‌طور طبیعی و خودبه‌خود به سمت بیرون گوش حرکت می‌کند و از مجرای گوش خارج می‌شود بنابراین نیازی به دست‌کاری برای خروج آن از گوش وجود ندارد. البته در برخی از موارد، ترشح بیش از حد به‌خصوص در افراد مستعد موجب انسداد گوش و کاهش شنوایی می‌شود که در این صورت بایستی بیمار جهت شستشوی گوش و اقدام‌های لازم به پزشک مراجعه کند. چرا گوش ما جرم تولید می

کند؟: جرم گوش که به آن واکس گوش هم گفته می‌شود به‌طور طبیعی توسط غددی که در پوست کانال گوش قرار دارند ترشح می‌شود و نقش محافظت‌کننده، نرم‌کننده و خاصیت ضدباکتریایی دارد. فقدان جرم گوش ممکن است منجر به خشکی گوش و خارش آن شود. به‌طور طبیعی جرم تولید شده به تدریج و مداوماً از طرف پرده گوش به سمت بیرون حرکت می‌کند و با حرکات فک این ذرات جرم خشک شده از کانال گوش خارج می‌شوند. جرم گوش در قسمت عمقی کانال گوش یعنی در نزدیکی پرده گوش تولید نمی‌شود بلکه در نیمه بیرونی کانال گوش تولید می‌شود لذا وقتی گوش‌ی را معاینه می‌کنیم و مشاهده می‌کنیم که جرم گوش در نزدیکی پرده گوش قرار دارد این بدان معناست که بیمار سعی کرده‌است با گوش پاک‌کن جرم گوشش را خارج کند. وی قسمت‌های بیرونی تر را خارج کرده‌است و قسمت‌های عمقی تر را فشرده کرده‌است مثل برفی که فشرده شده باشد. وپ.

غوربِج = گوشک ظروف؛ دم دَبک-اندک-اد دم ~ فُرِنچِن = گوشک این دیگ شکسته است.

غوبنخ، **غوبنخک** = ظرف سفالی خورد، پیاله.

غوط دند = شیرجه زنی.

غوط = غوطه ور شدن، شیرجه زدن (رفتن)؛ **غوط دند** = غوطه ور شدن، شیرجه زدن **غوط نیست** = غرق شدن.

غوط‌دهنچ = شیرجه زن (کسیکه شیرجه میزند).

غوک بون = گهواره بان.

غوک بونے = گهواره بانی.

غوک = گهواره.

غوگک ۱ = گهواره‌گک (برای بازی کودکان).

غوگک ۲ = ح. گهواره جنبان، آخوندک، عنوانی‌ست که به هر یک از حشرات راسته آخوندک‌سانان (Mantodea) گفته می‌شود. این راسته از حشرات شامل ۲۴۰۰ گونه، ۴۳۰ سرده و ۱۵ خانواده می‌شود. آخوندک‌های معمولی حشراتی هستند سبزفام، ملخ‌وش، باریک و کشیده با پاهای دراز، سر بزرگ و دو جفت بال. بیشتر آخوندک‌ها در مناطق گرمسیری

زیست می‌کنند و برخی نیز در مناطق معتدل سکونت دارند. آخوندک هنگامی که آرام می‌ایستند پاهای جلویی خود را مانند دو دست به سمت جلو نگه می‌دارد و در این حالت از این جهت که انگار دارد دعا می‌خواند، آن را در زبان فارسی آخوندک و در بسیاری از زبان‌های اروپایی، Mantis و Mantodea یا مانند آن می‌خوانند؛ چون که Mantis واژه‌ای در زبان یونانی به معنای پیغمبر است. برای تأکید بر این معنا در زبان انگلیسی، گاه نام این جانور را با صفت «نیایشگر» همراه و آن را Praying Mantis می‌خوانند. آخوندک ماده پس از انجام جفت‌گیری، جنس مخالف خود را شکار و از آن تغذیه می‌کند. برخی از انواع آخوندک قادرند سر خود را در زاویه‌ای ۱۸۰ درجه به اطراف بچرخانند. بیشتر انواع این حشرات در لابه‌لای شاخ و برگ درختان زندگی می‌کنند و برای فریب طعمه‌ها، خود را به شکل شاخه‌ای کوچک درمی‌آورند. آخوندک‌ها چون حشرات زیان‌آور برای کشاورزی و باغداری را شکار می‌کنند، برای این پیشه‌ها سودمند هستند. وپ.

غیبت گهر = غیبت گر؛ ~ خُذای دُبَسْمَن = غیبت گر دشمن خدا است (مثل).

غیبت = غیبت؛ غیبت چ = غیبت ک.

غیر، **غیره** = بیگانه، نا آشنا؛ یو ~ فُذ مو-رد = او برایم نا آشنا بود؛ وُز اُم تو-رد ~ نیست ات، تو بُلد اُم = من برای تو بیگانه نیستم، همراهی تو آشنا استم.م. غیر.

غیرپرست = بیگانه پرست (متضاد متضاد قوم دوست).

غیرت = نطفه، آب منی (آب مرد).

غیردوست = دوست داشتن (احترام به) بیگانه (متضاد قوم دوست).

غیبن زار = تورب زار یا جائیکه زغال سنگ نارس وجود دارد.

غیبن ۱ = تورب یا زغال سنگ نارس؛ ۲-پوسته) خسته زردآلو، چارمغز، بادام).

غیبنین = از تورب، از زغال سنگ نارس.

غیله، **غیله** = ۱- اشغال، دانه های علف هرز بعد از کوبیدن (خرمن کوبی) غله؛ ۲- جغجغک،

صابونک (هزار سراهرامی) (نام‌های علمی: *Vaccaria pyramidata*، *Vaccaria hispanica* یا *Saponaria vaccaria*) یکی از علف‌های هرز یکساله اروپایی با گل‌هایی به رنگ صورتی کم‌رنگ است. جغجغک گیاهی دولپه ای از خانواده میخکیان (*caryophyllaceae*) است؛ ۳- گل پادشاه یا سرده تاج الملوک (نام علمی: *Aquilegia lactiflora*) نام یک سرده از تیره آلالگان است. وپ؛ مَاش اند ار مَاش کَبَسَت دِس لپ ~ ادے، اچَت نه-بافت = در کشت ما آنقدر دانه های علف هرز است که هیچ توان نیست (درپاک کردن آن).

غیج = ۱- کالای پاره و کهنه، پیراهن ژنده؛ ک-ام ~ نه پنیوداو نه بافت = این پیراهن ژنده پوشیده نمی شود؛ ۲- در جملات ناپسندی "دلق"؛ غیج-پن ار وے مهک وپذ خو، رُخصت-پن وے چود = دلق را در گردن او انداختند و او را رخصت کردند.

غیچتاو = جیر جیر کردن؛ وِذچین غیچین ات تا-ت تر خورم = گنجشک ها جیر جیر دارند و تو هنوز در خواب استی.م. غیچتاو.

غیچست = صدای غیچست.

غیچک = ۱- کالای پاره و کهنه، پیراهن ژنده، پاره-پاره، دلق.

غیرخداو = زوزه و ناله (سگ)؛ تو کُده ژیر زاد خو، یو شیچ غیرخُده = (او) سگ تو را زد، حالا زوزه دارد؛ یه کِدیت خو، غیرخُداوے سر چود = آن سگ (ماده) آمد و زوزه را سر کرد.

غیرخُست = زوزه و ناله (سگ)؛ وے کُده غیرخُستت نه بُدنه؟ = آیا صدای زوزه سگ (نر) را نه شنیدی؟؛ غیرخُست دُند = زوزه و ناله دادن (سگ).

غیرخُهن = زوزه کش (سگ)؛ ~ کُده سگ (نر) زوزه کش.

غُنف = ۱- دهن؛ خو غُنفین بیت تمه اره فیر کَبَسَت = شما هر سه دهن های تانرا باز بگیرید؛ ۲- گپ؛ بشهند مُعَلِم اند ته اس وے ~ اندت آدم زُرد = از معلم خوب از گپ هایش آدم یاد

میگیرد؛ ۳- دهان، سوراخ؛ گردنه؛ مم بوجین ~
 قیس ام = دهان بوجی را بسته میکنیم؛ ۴-
 دروازه؛ یو سوت خو، دروازه ند وے غنّف اند
 نوشت = او رفت و در دهان دروازه نشست؛ ۵-
 لقمه، تکه، کمی؛ یے ~ = یک تکه (لقمه)؛ تو
 قارج لهک یے - ذو ~ واپس خیرت خو، تهم بنّخ
 دے ذھذ = بگذار اسپ تو کمی گاه بخورد و بعدن
 برایش آب بده.

غنّفداو = همبستر شدن، جماع کردن.

غنّفک = سرپوش ظروف.

غنّفنداج، **درم**. **غنّفنداج** = ۱- چوب بید برای
 بستن دهن گاوها در وقت خرمن کوبی (برای
 اینکه آنها نتوانند غله بخورند)؛ ۲- نام بند برای
 بستن دهان بوجی یا مشک؛ غنّف تر غنّفنداج نه
 یادد = دهن تا گوشها، اگر با بند بسته شوند؛ دهن
 در خنده باز است؛ درم. تو غنّف تر غنّفنداج نه
 یادد! = دهن تا گوشها است!

غنّف-وین، **غنّف-فوبین**، **غنّف-وند**، **غنّف-فوند** =

بند برای بستن دهان بوجی یا مشک.

غنّف-پخ = تا دهن، زیاد؛ ارم مردم ~ فُد = در
 آنجا مردم زیاد بود.

غنّفختاو، **غنّفداو** = خر خر کردن، شیهه کردن)
 اسپ)؛ پد قارج مو اس نرت مس خه وینت،
 غنّفخت = این اسپ از دور هم مرا می بیند و
 شیهه میکند.

غنّفک = بب. **غنّفک**.